

موضوع: سوره حمد

عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه ۲

مدت زمان: اندازه نسخه کم حجم: دانلود اندازه نسخه پر حجم: دانلود

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالک يوم الدين اياک نعبد و اياک نستعين اهدنا الصراط المستقيم

صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم و لا الضالين

«*بسم الله»* در ابتدای کتاب الهی و طلّیعه هر سوره ُ

بحث در سوره ُ مبارکه ُ فاتحه ُ الكتاب بود. به عرض رسید که این کلمه ُ *«بسم الله الرحمن الرحيم»*(۱) جزء سوره است و همراه با سوره نازل شده است و در هر سوره ای معنای خاص دارد. از این جهت که اول قرآن کریم قرار گرفت، ناظر به آن معنای واحدی است که قرآن کریم آن معنا را در بر دارد که قرآن نور است شفا برای مؤمنین است هدایت مردم است و مانند آن. این نور بودن قرآن کریم هدف این کتاب است و قاری قرآن که با بسم الله این کتاب را شروع می کند یعنی من به نام خدا ابتدا می کنم برای رسیدن به این نورانیت. این راجع به

بسم اللهی است که در اول قرآن کریم است. و از آن جهت که در اول هر سوره هم قرار دارد، بسم الله اول هر سوره یعنی به نام خدا ابتدا کردن برای رسیدن به محتوای آن سوره .

«*بسم الله»* حوامیم سبعة ومستحبات ستّه، برای رسیدن به هدف مشترک آن سور

گاهی چند سوره یک مضمون مشترک و واحدی را دارند. مثل حوامیم سبعة و مسبّحات ستّه و مانند آن. این حوامیم هفتگانه که اول همه ُ اینها حم است و با حم شروع می‌شود یک معنای مشترکی را تعقیب می‌کنند، گرچه برای هر یکی از این هفت حم هدف خاص است لذا هفت سوره شد. ولی همه ُ این هفت سوره یک جامعی دارند که از آن جهت حوامیم سبعة با حرف مقطع حم شروع می‌شود. بسم اللهی که مربوط به این هفت سوره است با هدف مشترک این هفت سوره مناسب است. و همچنین مسبّحات ستّه یعنی این شش سوره‌ای که اولشان تسبیح است، یا سَبَّحَ است یا یُسَبِّحُ است که رسول خدا (علیه آلف التحیه و الثناء) هر شب قبل از خوابیدن این شش سوره ُ مسبّحات را قرائت میکردند. این مسبّحات، مسبّحات ستّه یعنی این شش سوره‌ای که اول آنها تسبیح است، حضرت هر شب قرائت می‌کردند. جزء سنن ما هم هست. جزء دستورات ما هم هست که هر شب انسان این شش سوره را قرائت کند. مرحوم مجلسی اول (رضوان الله تعالی علیه) نظرشان این است که سوره ُ إِسْرَاء هم که اولش *«سبحان الذی أَسْرَى بعبده»*(۲) است آن هم جزء مسبّحات است، قهراً می‌شود هفت سوره نه شش سوره. علی ای حال این سوری که با تسبیح شروع می‌شود اینها هم یک معنای واحدی را در بر دارند که این بسم الله این هفت سوره یا شش سوره با معنای واحد این سور ششگانه در ارتباط است. هر کسی شروع به یک سوره‌ای کرده است، معنا و غرض آن سوره را در نظر دارد و برای رسیدن به آن هدف از نام خدا کمک می‌طلبد

متعلّق بسم الله

در صورتی که *«بسم الله الرحمن الرحیم»*(۳) متعلّق به استعین می‌باشد یعنی استعین باسم الله، به اسم خدا کمک می‌گیرم که این بسم الله صله باشد برای استعین ای که محذوف است یعنی استعین باسم الله به نام خدا استعانت می‌جویم در نیل به هدف و غرض این سوره یا اگر این (باء) باء ابتدائیه بود یعنی ابتدا باسم الله به نام

خدا آغاز می‌کنم یعنی به نام خدا در این کار مقدس شروع می‌کنم . این کار مقدس را شروع می‌کنم که به هدف این سوره برسم پس بسم اللهی که در اول قرآن است انسان به نام خدا شروع می‌کند که به هدف این قرآن که نورانی شدن است، برسد. و انسان به خوبی می‌تواند در خود بیازماید این آیاتی که خوانده است این سوره‌ای که خوانده است این تفسیری که گذرانده است در دل او اثر کرد یا نه. ممکن نیست انسان نورانی بشود و احساس نکند که نورانی شده است . طوری نیست که انسان نورانیت خود را احساس نکند. و هر روزی که انسان از بحث فارغ می‌شود، یا هر وقتی که از یک سوره فارغ می‌شود و در خود آن نورانیت را احساس کرد، مطمئن می‌شود که به منظور این سوره تا حد امکان رسیده است و اما اگر این سوره را مانند بحثهای دیگر پشت سر گذاشت، یک سوره‌ای را خواند و تفسیر کرد، مثل این است که یک فصل معالم را خوانده است، یک فصل مغنی را خوانده است، نوری در او پیدا نشد گرچه آن کتابها هم نورند باید در انسان نورانیت ایجاد کنند اما یک سوره را خوانده، بحث کرده، تفسیر کرده، طوری در او اثر نکرد این با قرآن تماس پیدا نکرد در حقیقت. کسی که بسم الله می‌گوید، یعنی به نام خدا شروع می‌کند، برای رسیدن به این هدف مقدس در اصل قرآن چون خدای سبحان قرآن را نور نامید بسم اللهی که در اول قرآن است برای این است که انسان به این هدف واحد قرآن که نورانی شدن است برسد بسم اللهی که در هر سوره است برای رسیدن به هدف خاص آن سوره است بسم اللهی که در مسبحات سته است برای رسیدن به هدف مشترک آن شش سوره تسبیحی است. بسم اللهی که در حوامیم سبعة است برای نیل به هدف مشترک آن هفت حامیم است و مانند آن

قداست و برکت نام خدا

و این *«بسم الله الرحمن الرحيم»*(۴) آنچنان از قداست برخوردار است که انسانها موظفند این نام را تسبیح کنند، تکریم کنند این نام را گرمی بدارند، این نام را فراموش نکنند. نه این نام را در جای باطل بکار ببرند و نه در کار حق از این نام غفلت کنند و نه در کنار این نام نام دیگری یا دیگران را ببرند لذا خدای سبحان هم این اسم را مظهر برکت قرار داد، هم مظهر تسبیح، هم اوصاف تشبیهیه را در این اسم ظاهر کرد و هم برکات تنزیهیه

را، هم فرمود * «تبارک اسم ربک» (۵) هم فرمود * «سَبِّح اسم ربک» (۶). تسبیح از اوصاف تنزیهیه خدای سبحان است. تقدیس کردن، تنزیه کردن، تسبیح نمودن یعنی خدا را از نیاز منزّه دانستن از شریک مبرا دانستن و مانند آن. این معنای تقدیس و تسبیح است که انسان خدا را از نیاز تنزیه می‌کند و از اشتراک با کسی تنزیه می‌کند. خدا را با تجلیل * «لیس کمثله شیء» (۷) تنزیه می‌کند. تسبیح کردن، تقدیس کردن تنزیه کردن، سُبُوحٌ قدوسٌ گفتن یعنی خدا را * «لیس کمثله شیء» (۸) دانستن. او را از هر نقصی منزّه و مبرا دانستن.

اما صفات تشبیهیه که او خالق است او رازق است او شافی است، او کافی است، او حسیب است، و امثال ذلک یعنی همهٔ خیرات از ناحیهٔ اوست. یک بحث این است که همهٔ خیرات از ناحیهٔ اوست، یک بحث این است که او همانند ندارد، نظیر ندارد، نیاز ندارد. آنچه که به سلب نقائص برمی‌گردد، از او به نام تنزیه و تقدیس یاد می‌کنند. آنچه که به اثبات کمالات برمی‌گردد از او به برکت و امثال ذلک یاد می‌کنند. یک وقت می‌گوییم اسم خدا متبارک است. یک وقت می‌گوییم اسم خدا مسَبِّح است. خدای سبحان به هر دو امر ما را وادار کرده است. هم به ما آموخت که نامش را تنزیه کنیم، فرمود: * «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» (۹)، * «سَبِّحْ اسم ربک الالعی» (۱۰) این نام را تنزیه بکن. این طور نباشد که در کنار این نام شریکی برای او قائل باشی و بگویی به نام خدا و به نام خلق قهرمان خدا. این تنزیه نام خدا نیست. این توهین نام است که در کنار این نام، نام دیگری یا دیگران باشد. و مبادا بگویی اول به نام خدا، دوم به نام فلان شخص. این خدا نامش اولی است که ثانی بر نمی‌دارد. نه در کنار او نامی است، نه او اول است و دیگری یا دیگران ثانی. این نام را تنزیه بکن. * «سَبِّحْ اسم ربک الالعی» (۱۱)، * «سَبِّحْ اسم ربک العظیم» (۱۲) این نام خدایی که عظیم است، این نام را تنزیه بکن. این نام را تقدیس بکن. در کنار این نام، نام دیگر نبر. در کنار این نام، نام احدی را نیار. نه بگو اول خدا، دوم فلان کس. نه در کنار نام خدا نام دیگران را ببر. این نام را تنزیه کن. ذات اقدس اله که منزّه از هر نقص است. در مقام تلفظ، این نام را هم گرامی بدار. این طور نباشد که در کنار نام حق نام دیگران را هم ببری، به نام خدا و به نام کی. این چنین نباشد. این نام را تنزیه بکن. چون این نام سَمِه و علامت همان ذات است. یا این نام از یک سُمُو و رفعت خاصی برخوردار است. وقتی این کریمه

نازل شد *«سبح اسم ربك الاعلى»* (۱۳) رسول خدا فرمود: «اجعلوها في سجودكم» (۱۴) آنرا در سجده قرار بدهید، که در سجده می‌گوییم: سبحان ربی الاعلی و بحمده . وقتی نازل شد *«سبح اسم ربك العظيم»* (۱۵)، فرمود: «اجعلوها في ركوعكم» (۱۶) لذا در رکوع می‌گوییم: سبحان ربی العظیم و بحمده. این که خدای سبحان فرمود نام مرا گرامی بدارید، معلوم می‌شود این نام از قداست خاص برخوردار است. این نام را فرمود متبارک بدانید *«تبارک اسم ربك ذي الجلال و الاکرام»* (۱۷) برای اینکه این نام منشأ برکت است. این نام نشانه و علامت آن هستی محض است که همهٔ خیرات از ناحیهٔ اوست. فرمود: *«تبارک اسم ربك ذي الجلال و الاکرام»* (۱۸) که مرحوم فیض در صافی نقل می‌کند (۱۹): بعضی‌ها ذو الجلال قرائت کرده‌اند که ذو الجلال نعت مقطوع اسم است: *«تبارک اسم ربك»* که آن اسم (ذو الجلال و الاکرام) است. این مال کسی است که به حق به این اسم رسیده باشد و تلفظ کرده باشد.

«*بسم الله»* از عبد به منزله *«کن»* از مولا

آنها که به حق به این اسم رسیده‌اند این چنین می‌گویند، می‌گویند (بسم الله الرحمن الرحيم من العبد بمنزله کن من المولى) همان طوری که خدای سبحان هر چه را که بخواهد با «کن» انجام می‌دهد، بندهٔ آن مولى هم به اذن آن مولى، هر چه را بخواهد با بسم الله انجام می‌دهد. (بسم الله الرحمن الرحيم من العبد بمنزله کن من المولى) نمونه‌اش را قرآن در جریان نوح بیان کرده است که *«بسم الله مجريها و مرسيها»* (۲۰) جریان نوح را که قرآن کریم طرح می‌کند می‌فرماید او که مسلط بر این طوفان سهمگین بود، کشتی را با نام خدا حرکت می‌داد و با نام خدا آرام می‌کرد. یا سیر و سکون این کشتی با نام خدا بود. (بسم الله مجريها و بسم الله مرسيها) لنگرگاهش به نام خدا، حرکتش به نام خدا. نوح وقتی می‌خواست این کشتی حرکت کند به نام خدا حرکت می‌داد. وقتی می‌خواست این کشتی بایستد و لنگر بیاندازد، به نام خدا بود.

نزدیکی *«بسم الله»* به اسم اعظم از سیاهی چشم به سفیدی آن

آنکه عبد کامل است به اذن خدا از «بسم الله» کاری می‌گیرد که مولای او از «کن» کاری را می‌گرفت. چرا؟ چون این عبد به جایی رسیده است چیزی نمی‌خواهد مگر این که خدا بخواهد. لذا گفتند «بسم الله الرحمن الرحيم به اسم اعظم آنقدر نزدیک است که سیاهی چشم به سفیدی چشم نزدیک است» (۲۱). اگر ما در تمام کارها به حق بگوییم * «بسم الله الرحمن الرحيم» * (۲۲). به نام خدا آغاز کنیم نه به نام احدی، و این را هم یک عدد لفظی بدانیم. به حق به این نام آغاز کنیم نه به قدرتهای خود تکیه کنیم و این را فقط یک تشریفات صوری و ظاهری بدانیم، بلکه بگوییم به این نام ما شروع می‌کنیم و اگر دیگر اسباب و وسائل آماده است اعتنایی به آنها نکنیم، بگوییم خدا خواست که آنها حاضر باشد. اگر این چنین بود، این اسم اعظم در کنار این نام ظهور می‌کند. انسان با این بسم الله کار نوح را انجام می‌دهد.

نصیحت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) به ابوذر

وقتی ابادر (رضوان الله علیه) را که خواستند به ربه تبعید کنند، مرحوم کلینی رضوان الله علیه نقل می‌کرد که با اینکه حکومت وقت بدرقه ابادر را قدغن کرده بود، مع ذلک امیر المؤمنین و حسنین (علیهم السلام) و بعضی از صحابه خاص حضور داشتند. آنجا حضرت نصیحت کرد که مبادا از این جهت نگران باشی که ربه یک جایی بی آب و علفی است، زندگی در آنجا دشوار است (۲۳)، چه کنیم اینها. در آنجا ظاهراً ابادر به عرض حضرت رساند من از نظر عقیده به اینجا رسیده‌ام یا حضرت به او فرمود که اگر سراسر زمین مثل یک فلز بشود، مس و قطره‌ای هم از بالا باران نبارد، اگر روی زمین مثل یک فلز نظیر مس شد، چیزی از زمین دیگر نمی‌روید. اگر از بالا هم هیچ قطره‌ای نبارد، ابادر عرض کرد: من اگر در یک همچنین جایی تبعید بشوم ایمانم همان است که هست. و می‌دانم خدا رازق من است. و این را حضرت تصدیق کرد. معلوم می‌شود انسان به وسائل عادی نباید اعتماد کند. و وسائل عادی را جزء مجاری فیض او بداند و لا غیر. اگر کسی به اینجا رسیده است کاری که مولای او با «کن» می‌کند، او با «بسم الله» می‌کند. این همان است که گفتند بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم آنقدر نزدیک است که سواد چشم به بیاض چشم نزدیک است. این نام را اگر کسی گرامی داشت و او را تنزیه کرد و به حق معتقد بود

در کنار این نام، نام دیگری نیست و این نام منشأ برکت است، از او هم ساخته است آنچه از دیگران ساخته نیست. این طور نیست که اباذر گزاف گفته باشد، چون «ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء ذا لهجةً أصدق من ابي ذر» (۲۴) و نه ممکن است در حضور ولی الله کسی گزاف بگوید و حضرت صحه بگذارد. این که اباذر عرض کرد من عقیده‌ام آن است که اگر تمام روی زمین در حد یک مس باشد که چیزی از زمین نروید، و نمی هم از بالا نیارد، خدا می‌تواند ما را روزی بدهد. این نشانه توکل کامل است. این تکیه به خداست ولا غیر. اگر کسی به اینجا رسید، او مزه اسم اعظم را هم کم و بیش می‌چشد.

معارف قرآن در «بسم الله الرحمن الرحيم»*

در بعضی از تعبیرات بزرگان آمده است (۲۵) که همه معارف قرآن کریم در سوره حمد جمع شده است که آن فاتحه کتاب است. ام کتاب است و مانند آن. و همه معارف سوره فاتحه کتاب در بسم الله الرحمن الرحيم جمع شده است. و همه آن اسرار در بسم الله الرحمن الرحيم جمع شده است. و امیرالمؤمنین می‌فرماید من نقطه بسم الله الرحمن الرحيم هستم (۲۶). ما اگر نتوانیم بعضی از اسرار را بفهمیم، مصلحت ما هم در این است که آهسته از کنار این حرفها بگذریم. نگوییم این حرفها باطل است. ما که دستی بر این حرفها نداریم. این مقدار است که بگوییم لا ادری.

سخن برخی از مفسران درباره روایت «أنا نقطة تحت الباء»

بعضی از مفسرین (۲۷) بزرگوار وقتی به این گونه از مسائل می‌رسند می‌گویند این مثل همان خواسته‌ای است که گفته‌اند خدای سبحان دنیا را یا زمین را در یک تخم مرغ جا بدهد بدون اینکه زمین کوچکتر بشود یا تخم مرغ بزرگتر بشود. این شدنی نیست. چیزی که شدنی نیست، چگونه ما بیاییم بگوییم که همه اسرار تحت باء «بسم الله الرحمن الرحيم»* است. یک نقطه باء «بسم الله الرحمن الرحيم»* است. این مثل آن است که همان حدیثی که معروف است که آیا خدا می‌تواند دنیا را یا مثلاً زمین را در یک تخم مرغ یا پوست تخم مرغ جا بدهد که نه تخم مرغ بزرگتر بشود و نه دنیا کوچکتر؟

پاسخ ائمه (علیهم السلام) به این پرسش که آیا خدا می‌تواند آسمانها و زمین را در پوست تخم مرغ بگنجاند

این دو تا روایت است، دو نفر سؤال کرده‌اند و ائمه (علیهم السلام) هم دو جور جواب داده‌اند. چون راویان در یک سطح نبودند. سؤال کننده هم در یک سطح نبود. یک راوی که سؤال کرد، حضرت به او جواب داد: «... وقد جعلها فی عینک» (۲۸) (چشم‌ت را باز کن. عرض کرد باز کردم. فرمود چی می‌بینی؟ عرض کرد آسمان می‌بینم. زمین می‌بینم. صحرا می‌بینم، فضا می‌بینم). فرمود: خدای سبحان بزرگتر از زمین را در کوچکت از تخم مرغ جا داد. مگر نه آن است که اینها را می‌بینی؟! مگر بزرگتر از زمین را در کوچکت از تخم مرغ نمی‌بینی؟! پس می‌تواند. این یک جواب بود که حضرت به او داد. این برای اوساط از مردم شاید نافع باشد. همین روایت را، همین سؤال را از امام (علیه السلام) در جوامع روایی ماست که مطرح کردند، منتها این سؤال کننده در سطح بالاتری بود. سؤال کرد آیا می‌شود؟ حضرت در جواب فرمود: قدرت خدا نامحدود است. «و الذی سألتنی لا یكون» (۲۹) این که تو سؤال کردی ممتنع است. این شدنی نیست نه آیا خدا می‌تواند. قدرت خدا نامحدود است، وقتی قدرت نامحدود شد به هر چه مصداق شیء است و عنوان شیء بر او صادق است، قدرت تعلق می‌گیرد. اگر چیزی لا شیء بود، ذات نداشت، شیء بر او صادق نبود مثل ممتنعات، او شیء نیست تا ما بگوییم «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۳۰) آیا بر او قادر است یا نه. مثلاً دو دو تا بشود پنج تا، این لا شیء است. شیء نیست. چون ممتنع است. وقتی ممتنع شد ذات ندارد. شیء نیست. وقتی شیء نبود مصداق «أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۳۱) نیست و مانند آن. حضرت در جواب دوم فرمود قدرت خدا نامحدود است، اما آنچه را که تو سؤال کردی شدنی نیست. این راجع به آن جریان تخم مرغ و سؤال و جواب بود.

نقد و پاسخ مفسرین

اما مقام ما هم از این قبیل است یا نه. بسیار خوب ما یک قدری جلوتر برویم و ببینیم این مفسر بزرگوار تا کجا همراه است. مگر نه آن است که همه حقایق و اسرار عالم در قرآن کریم هست. اینکه ائمه فرمودند چیزی از اسرار عالم نیست مگر اینکه در قرآن باشد، منتها ما می‌دانیم. جزء بطون قرآن است نه جزء ظواهر قرآن. ما

می‌فهمیم و دیگران دسترسی ندارند. این گونه از روایات که کم نیست. آنچه امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) فرمود، جریان گذشته و آینده الی یوم القیامه در قرآن کریم است منتها من سخن گوی قرآنم و او حرف نمی‌زند. «فاستنطقوه ولن ينطق ولكن أخبركم عنه» (۳۲) این که مورد قبول است. خب مگر قرآن جز آن است که یک کتاب دویست، سیصد صفحه‌ای است، چطور همه اسرار عالم در این کتاب دویست، سیصد صفحه‌ای جا گرفته. پس می‌شود انسان برای ظواهر، باطنی قائل بود. برای باطن، باطنی قائل بود. برای باطن باطن، باطنی قائل بود. و مانند آن. مگر می‌شود زمین را کل زمین را انسان در یک دریا جا بدهد. حالا خوب است. کل زمین را مگر می‌شود در دریا جا داد. کل زمین را مگر می‌شود در یک اقیانوس جا داد. چون کل را نمی‌شود در جزء جا داد. ولو آن جزء اقیانوس کبیر باشد. اگر چنانچه تداخل اجسام محال است، انطباع عظیم در صغیر محال است، از این جهت نمی‌شود زمین را در پوست تخم مرغ جا داد، فرق نمی‌کند. زمین را هم نمی‌شود در یک مساحت چند هزار هکتاری جا داد. زمین را هم نمی‌شود در اقیانوس کبیر جا داد. چون آن بستر اقیانوس کبیر هم خود جزء زمین است. آن بستر اقیانوس کبیر فقط به اندازه خودش جا می‌گیرد. این کل را نمی‌شود در جزء جا داد. حالا چطور همه اسرار عالم در این کتاب دویست، سیصد صفحه‌ای جا گرفته؟! و اگر چنانچه در بعضی از تعبیرات بزرگان آمده است این رمز است، این اشاره است و بطنی دارد. و برای بطن، بطنی است. اینها معانی طولیه است. ما اگر بخواهیم ظاهرش را بگیریم بله اینچنین به نظر می‌آید که همه اسرار چگونه در باء بسم الله می‌گنجد و حضرت امیر (سلام الله علیه) نقطه تحت باء است. آنگاه می‌شود تنظیم کرد که همان طوری که نمی‌شود زمین را در پوست تخم مرغ جا داد، اینجا هم نمی‌شود اسرار عالم را در باء بسم الله جمع کرد.

قرآن مراتبی دارد و در ظاهر خلاصه نمی‌شود

خب شما که قبول دارید اسرار عالم در این کتاب آسمانی جمع شده است مگر این کتاب بیش از یک مجموعه دویست، سیصد صفحه‌ای است، چگونه همه حقایق عالم در اینجا جمع شد. پس معلوم می‌شود، درجاتی دارد، باطنی دارد و مانند آن. این مقام مکنونی دارد. این مقام مکنون، کتابی است در کتاب. ما فقط با تنزیلش در

ارتباطیم. * «انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لایمسه الا المطهرون» (۳۳) برای کتاب، کتاب دیگری است. شما می‌بینید در این مسائل عادی یک تاجر یک دفتر روز دارد، یک دفتر کل. دفتر روز، جزئیات روزانه را می‌نویسد. دفتر کل، کل سود و زیان تجاری بازرگانش را می‌نویسد. خدای سبحان برای این قرآن کریم که یک کتاب تنزیلی است یک کتاب مکنون قائل شده است. فرمود: * «انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون» (۳۴) پس این کتاب در یک کتاب دیگری است. چه اینکه نامه اعمال ابرار را هم فرمود: در یک کتاب دیگری است. فرمود: * «إن کتاب الابرار لفی علیین و ما ادری کَ ما علیون کتاب مرقوم» (۳۵) یعنی نامه اعمال ابرار در کتاب دیگر است. این کتاب در کتاب دیگر است. پس للکتاب کتاب. للظاهر باطن. * «ان کتاب الابرار لفی علیین» (۳۶) کتاب ابرار در علیین است. علیین چیست؟ * «وما ادریک ما علیون» (۳۷) علیون چیست؟ * «کتاب مرقوم» (۳۸) فللکتاب کتاب. فللکتاب الابرار کتاب. پس للظاهر باطن. * «وما ادریک ما علیون» (۳۹) علیون چیست؟ * «کتاب مرقوم» (۴۰) خب خوانندگان آن کتاب کینند؟ * «یشهده المقربون» (۴۱) مقربون از آن کتاب درونی باخبرند. پس می‌شود، ظاهر، باطنی داشته باشد. می‌شود در بیرون درونی هم داشته باشد. اگر این راهها باز است و اگر شواهدش هست، انسان اگر خود نرسید یا اینها را طرح نکند یا بگوید علمش به اهلش موکول است. بگوید نه و نمی‌شود و نیست، اینها دشوار است. بنابراین این بزرگان می‌گویند اگر انسان به جایی رسید که جز خواسته خدا، خواسته‌ای نداشت، هر کاری را که به اذن خدا بخواهد با * «بسم الله الرحمن الرحیم» انجام می‌دهد. * «بسم الله الرحمن الرحیم» اثرش آن است که بنده اگر بگوید مثل آن است که خدایش بگوید کن. * «انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون» (۴۲) منتها آن بنده، بنده خاص خداست، نظیر انبیای الهی، نظیر اولیای الهی، نظیر ائمه معصومین. آنچه با یک بسم الله این کشتی را در امواج به مقصد می‌رساند، لنگر گاهش به اسم خداست، سیرش به اسم خداست، دیگران هم همین کار را می‌کنند. به اسم خدا از دریا می‌گذرند. به اسم خدا وارد آتش می‌شوند و آتش گلستان خواهد شد. این نقش را دارد.

اشترط ذبح و تذکيه حیوان به ذکر اسم خدا

هم ما موظفیم ظاهر را گرامی بشماریم، هم موظفیم و مأموریم که به همراه ظاهر، تا آنجا که میسر است حرکت کنیم. در این ظاهر گفتند چیزی که کلمهٔ بسم الله، نام خدا بر او برده نشده است او مردار است. هم دستور دادند که وقتی می خواهید ذبیحه را ذبح کنید، نام خدا را ببرید *«فاذکروا اسم الله علیها»* (۴۳) در هنگام نحر شتر در قربانگاه یا ذبح سایر ذبایح می گویند نام خدا را ببرید. این جنبهٔ اثباتی قضیه و اگر کسی عمداً نام خدا را نبرد، آن حیوان مردار می شود. *«ولا تأکلوا ممّا لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق»* (۴۴) چیزی که حلال و طیب و طاهر بود می شود مردار و حرام و آلوده. این نام است که اثر دارد. یک شرط حلیت ذبیحهٔ آن است که ذابح مسلمان باشد. آن یک امر. یک شرط دیگر این است که حین ذبح بگوید *«بسم الله الرحمن الرحیم»*. اگر یک مسلمانی عمداً نگفت، نام خدا را نبرد ولو ذابح مسلم هست اما در حین ذبح، عمداً بسم الله را نگفت یا در زمان طاغوت شنیده اید وقتی می خواستند یک جایی را افتتاح کنند، می گفتند به نام نامی فلان طاغوت. گاوی را سر ببرند یا گوسفندی را قربانی کنند برای مقدم نحس او، می گفتند به نام نامی فلان. ولو ذابح مسلمان بود اما چون عمداً نام خدا را نمی برد، این گوسفندی که حلال بود و پاک، می شد حرام و آلوده. این اثر این نام است. اینچنین نیست که این نام با دیگر نامها یکسان باشد یا گفتن و نگفتنش اثر نداشته باشد یا صرف نیت کافی باشد. این طور نیست. هم در قسمت اثباتی به ما فرمودند نام خدا را ببرید، هم در قسمت سلبی فرمودند به اینکه اگر نام خدا را نبردید، او جیفه و مردار می شود و هم به ما فرمودند این نام را تنزیه و تقدیس کنید *«سبح اسم ربک الاعلی»* (۴۵)، *«فسبح باسم ربک العظیم»* (۴۶) هم فرمودند این نام منشأ برکت است *«تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام»* (۴۷) آنها که طبق نقل مرحوم فیض ذوالجلال و الاکرام قرائت کردند، این نعت مقطوع است که خبر است برای مبتدای محذوف یعنی هو، یعنی آن اسم، ذو الجلال و الاکرام است. اسم خدا دارای جلالت است. اسم خدا دارای کرامت است. این طور نیست که این نام لقلقهٔ لسان باشد و برکت نداشته باشد.

اسم اعظم از سنخ لفظ و مفهوم نیست

آنگاه آن روایتیایی که کم و بیش درباره اسم اعظم وارد شده است روشن می‌شود که اگر یک کسی به همراه این اسم بالا برود، سهمی از اسم اعظم خواهد داشت. اسم اعظم لفظ نیست. اسم اعظم مفهوم نیست که با علم حصولی و وجود ذهنی اثر کند. اسم اعظم حرف نیست که با حرف کسی مرده را زنده کند یا با حرف کسی بر دریا مسلط بشود، کشتی را با حرف براند. این چنین نیست. عالم نه با حرف اداره می‌شود، نه با مفهوم ذهنی. عالم با آن مقام انسانی اداره می‌شود. اگر بسم الله همراه آن مقام بود، از جان یک موحدی بسم الله نشأت گرفت، یک موحّد کامل گفت *«بسم الله الرحمن الرحيم»*. این است که از اسم اعظم سهمی دارد و می‌تواند بر عالم به اذن آفریدگار عالم اثر بگذارد و مسلط بشود. و گر نه اسم اعظم یک کلمه‌ای باشد انسان در بین کلمات جستجو کند آنها را بخواند و بدمد و مرده‌ای را زنده کند این افسانه است. اسم اعظم یک مفهومی باشد که هر کسی که این مفهوم را به خاطر سپرد، درخت پژمرده را سرسبز کند، این قصه است. عالم که با مفهوم و با لفظ نمی‌گردد. عالم با حقیقت می‌گردد. هر کسی به مقام ولایت رسید مانند انبیای الهی، آن مقام را پیدا می‌کند و از آن کلمات آن اسمها را استفاده می‌کند و الا چه خاصیت دهد نقش نگینی. آن انگشترها را اگر دیگران هم داشته باشند اگر انگشت، انگشت سلیمان نباشد، نقش نگین که اثری ندارد. و اگر جان، جان اولیای الهی نباشد بسم الله آن اثر را نمی‌گذارد. اما ما نباید این مقامها را انکار بکنیم. ما اگر نرسیدیم نباید بگوییم که این چه می‌گوید؛ اسم اعظم به بسم الله الرحمن الرحيم آنقدر نزدیک است که سواد عین به بیاض عین نزدیک است، اینها یعنی چه؟! یا اسرار عالم تو بسم الله است یعنی چه؟!

شرط حلیت ذبیحه ذکر اسم الله است نه بخصوصه *«بسم الله الرحمن الرحيم»*

مرحوم شیخ در اول تبیان اینچنین نظر داد که اگر کسی می‌خواست ذبیحه‌اش حلال باشد باید بگوید *«بسم الله الرحمن الرحيم»*، که اگر گفت؛ الحمد لله مثلاً کافی نیست ﴿۴۸﴾. این حرف، حرف تحقیقی نیست. تحقیق در مسأله فقهی این است که اگر کسی نام خدا را برد ولو به عنوان حمد، ولو به عنوان تسبیح، ولو به عنوان تحمید، ولو به عنوان تکبیر گفت الله اکبر و این مرغ را سر برید، این می‌شود حلال. نام خدا را باید برد لازم نیست بگوید

«بسم الله الرحمن الرحيم»*. اینجا هم در حقیقت آن است. حالا نشانه‌اش آن است که وقتی این آیه ُ مبارکه ُ
 «سبح اسم ربك الاعلى»*(۴۹) وارد شد، حضرت فرمود: اجعلوها فی سجودکم(۵۰) ما در سجود چه می‌گوییم؟
 ما می‌گوییم سبحان اسم ربی الاعلى یا سبحان ربی الاعلى؟ وقتی این آیه نازل شد «فسبح باسم ربك
 العظيم»*(۵۱) حضرت فرمود: «اجعلوها فی رکوعکم». ما در رکوع می‌گوییم سبحان اسم ربی العظيم یا سبحان
 ربی العظيم؟ این نام را گرامی داشتیم. گاهی اثر بر همین نام است که بگوییم «بسم الله الرحمن الرحيم»*،
 گاهی بر هر نامی از نامهاست؛ الحمد باشد، تسبیح باشد، تکبیر باشد، اینها هم هست منظور آن است که این
 همانطوری که حقایق عالم در خود قرآن می‌گنجد حقایق قرآن هم در فاتحه ُ الكتاب می‌گنجد و این بیانی که ابن
 عباس یا دیگران از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده‌اند؛ که من اگر بخواهم می‌توانم چندین جلد کتاب مثلاً
 بار چند شتر را از تفسیر سوره ُ مبارکه فاتحه یا بسم الله پر کنم(۵۲)، اینها را چون ما دسترسی نداریم مصلحت
 ما هم این است که انکار نکنیم اینها را بگوییم اینها برای اهلش یا ما دسترسی نداریم با لا ادری از کنارش رد
 می‌شویم بلکه انشاء الله درهایی از این رحمت به روی ما هم باز بشود. ما هم بکنیم آنچه مسیحا می‌کرد .

«و الحمد لله رب العالمین»

پاورقی‌ها :

(1)سوره ُ فاتحه ُ الكتاب، آیه ُ ۱ .

(2)سوره ُ اسراء، آیه ُ ۱ .

(3)سوره ُ فاتحه ُ الكتاب، آیه ُ ۱ .

(4)سوره ُ فاتحه ُ الكتاب، آیه ُ ۱ .

(5) سورة الرَّحْمَنِ، آيه ٧٨.

(6) سورة اَعْلَى، آيه ١.

(7) سورة شُورَى، آيه ١١.

(8) سورة شُورَى، آيه ١١.

(9) سورة حَاقَّة، آيه ٥٢.

(10) سورة اَعْلَى، آيه ١.

(11) سورة اَعْلَى، آيه ١.

(12) سورة حَاقَّة، آيه ٥٢.

(13) سورة اَعْلَى، آيه ١.

(14) من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٣١٥.

(15) سورة حَاقَّة، آيه ٥٢.

(16) من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٣١٥.

(17) سورة الرَّحْمَنِ، آيه ٧٨.

(18) سورة الرَّحْمَنِ، آيه ٧٨.

(19) تفسير صافى، ج ٥، ص ١١٧؛ و قرى بالرفع صفةً للاسم.

(20) سورة هُود، آيه ٤١.

(21) نور الثقلين، ج ١، ص ٨.

(22)سورهٔ فاتحة الكتاب، آیه ١ .

(23)روضه کافی، ص ١٧٠، ح ٢٥١ .

(24)بحار، ج ١٠، ص ١٢٣ .

(25)بیان السعادة، ج ١، ص ٢٩؛ نیز ر.ک، تفسیر سورهٔ حمد، امام خمینی (قدس سره)، ص ٢٠٣ .

(26)مشارق أنوار یقین، ص ٢١؛ منهج الصادقین، ج ١، ص ٩٠. روح البیان، ج ١، ص ٧، اسفار، ج ٧، ص ٣٤ .

(27)الکاشف، ج ١، ص ٢٦ .

(28)بحار، ج ٤، ص ١٤٣. جاء رجل الى الرضا (عليه السلام) فقال: هل يقدر ربك أن يجعل السموات والأرض و ما

بينهما في البيضة؟ قال: «نعم و في أصغر من البيضة و قد جعلها في عينك و هي أقل من البيضة لأنك إذا فتحتها

عانت السماء والأرض و ما بينهما و لو شاء الله لأعماك عنها.

(29)همان؛ نور الثقلين، ج ١، ص ٣٨. «قال على (عليه السلام): ان الله تبارك و تعالى لا ينسب الى العجز و الذي

سألتی لا يكون.»

(30)سورهٔ بقره، آیه ٤٠ .

(31)سورهٔ بقره، آیه ٤٠ .

(32)نهج البلاغه، خطبه ١٥٨ .

(33)سورهٔ واقعه، آیات ٧٧ - ٧٩ .

(34)سورهٔ واقعه، آیات ٧٧ - ٧٨ .

(35)سورهٔ مطففين، آیات ١٨ - ٢٠ .

(36) سورةٓ مطففين، آيهٓ ١٨.

(37) سورةٓ مطففين، آيهٓ ١٩.

(38) سورةٓ مطففين، آيهٓ ٢٠.

(39) سورةٓ مطففين، آيهٓ ١٩.

(40) سورةٓ مطففين، آيهٓ ٢٠.

(41) سورةٓ مطففين، آيهٓ ٢١.

(42) سورةٓ يس، آيهٓ ٨٢.

(43) سورةٓ حج، آيهٓ ٣٦.

(44) سورةٓ انعام، آيهٓ ١٢١.

(45) سورةٓ اعلیٰ، آيهٓ ١.

(46) سورةٓ حاqqه، آيهٓ ٥٢.

(47) سورةٓ الرحمن، آيهٓ ٧٨.

﴿48﴾ التبيان في تفسير القرآن، ج ١، ص ٢٦.

(49) سورةٓ اعلیٰ، آيهٓ ١.

(50) من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٣١٥.

(51) سورةٓ حاqqه، آيهٓ ٥٢.

(52) عوالى اللآلى؁ ج ٤؁ ص ١٠٢؛ روى عن على (عليه السلام) أنه قال لوشئت لأوقرت سبعين بعيراً من باء بسم الله الرحمن الرحيم .